



گیسو فغفوری

برای رفتن سراغ بهمن کشاورز و دانستن لحظه‌هایی از نحوهٔ زندگی و دیدگاهش تردیدی نداشتم. بارها دیده بودم که چطور شجاعانه درباره مسائل مختلف قانون را یادآوری کرده بود؛ قانونی که در نظر بسیاری از ما بیشتر از آنکه راهگشا باشد، سد راه است، اما همین قانون، می‌تواند جان کسی را نجات دهد و بی‌گناهی را از گرفتاری برباندد. در دفتر کارش که دخترش – بهارک – و پسرش – کریم – نیز در آن مشارکت داشتند، قرار گذاشتم در یکی از روزهایی که خلوت‌تر بود، البته بعدتر دریافتم که این روزها کمتر کار و پرونده قبول می‌کند. عکس پدرش – کریم کشاورز نویسنده و مترجم – و پدربزرگش – محمد وکیلالتجاریزدی، نماینده دوره اول و دوم مجلس شورای ملی – در بالای کتابخانه قرار داشت. غیر از تعداد زیاد کتاب‌ها که از انتخاب کلمات در مصاحبه معلوم بود تزیینی نیستند مجموعه‌ای از ابزارآلات جنگی و اسلحه تعجب‌برانگیز بود، اما در برابر حیرتم گفت: «به‌شدت به جنگ‌افزار علاقه دارم و از شکار متنرفم». در گفت‌وگو از علاقه‌اش به قانون پرسیدم و درباره آداب و جایگاه وکالت در اذهان.

«ناگزیر شدید رشته حقوق را انتخاب کنید، انگار حرفه خانوادگی تان هم شده است؟

تنها چیزی که در آن خوب بودم مباحث ادبی بود و درس‌هایی که در آن مشکل داشتم ریاضی و فنی بودند. حتی تا همین اواخر خواب امتحان جبری را می‌دیدم که برایش آماده نبودم. سه سال اول متوسطه را در کالج الیز در خدمت دکتر مجتهدی که خدایش بیمارزد، بودم. بعد که تعیین رشته کردم، در دوره دوم متوسطه، ادبی را انتخاب کردم و به دارالفنون رفتم. هر سه سال را شاگرد اول بودم. در ششم ادبی شاگرد اول پسران تهران بودم. البته به‌خاطر این شاگرد اول‌شدن در دو سال پنج و شش دبیرستان مجبور شدم ریاضیات و فیزیک و شیمی را در نهایت گرفتاری و زحمت بخوانم تا نمره بالایی بیاورم. علاقه من به حقوق عوامل متعددی داشت؛ اولاً قرارگرفتن اعضای قایل و تیره و طایفه ما در موضع ایوبزبسیون همواره ما را با بحث محاکمه، قانون و دعوا و مرافعه درگیر می‌کرد. این بحث که وکلای مدافع طرفدار حق هستند، خیلی زودتر از آنچه که در جامعه فراگیر باشد، در خانواده‌هایی نظیر ما مطرح بود.

ضمناً شوهرخاله‌ام «فریدون منو» که بعدها هم شد وکیل سرپرست از وکلای برجسته زمان خودش و یکی از ۵۳ نفر بود، او مردی وارسته و درعین‌حال درویش و از لحظه خاسخاران بود؛ اهل تقوا و تهجد. ما همیشه ناظر فعالیت‌هایشان بودیم و طبیعتاً رفتار و کردار ایشان بسیار تأثیرگذار بود. همین‌طور صحبت‌هایی که درباره سایر کسانی که وکیل دادگستری بودند. و گرایش‌های سیاسی داشتند؛ مانند «محمود هرمز» را می‌شنیدم. ایشان وکیل برجسته‌ای بود و البته گرایش‌های شدید چپ داشت و حتی در یکی از تظاهرات‌ها به ضرب سربز نیزه مجروح شده بود که تا آخر عمرش هم درگیر این جراحات بود. یکی از عواملی که در این انتخاب تأثیرگذار بود، کتابی است که هنوز هم دارم. فکر می‌کنم پنجم یا ششم ابتدایی به دستم افتاد، اگر اشتباه نکنم، مرحوم «مدحت امیدوری» (که قبلاً قاضی دادگستری بودند) به یکی از اقوام داده بودند.

«اسم کتاب چه بود؟ چندبار خواندید؟

کتاب «جنایتی که آمریکا را تسکان داد»، مجموعه پرونده‌های یک وکیل مشهور نیویورکی «ساموئل لی ووتیز» که همکار بسیار داشتمند ما، مرحوم «آلبرت برناردی»، آن را ترجمه کرده بود. خواندن این کتاب، به‌شدت بر من تأثیر گذاشت و همان‌موقع تصمیم گرفتم وارد این حرفه شوم. بعدها هم بارها خواندنش را تکرار کردم و هنوز هم اگر فرصت پیدا کنم باز هم می‌خوانم و نمی‌دانم چندبار آن را خوانده‌ام. البته سیستم وکالت در آمریکا با ایران آن زمان ما و به طریق اولی با این زمان ما بسیار فرق دارد، اما پشیمان نیستم، اما به مرحوم برناردی که نسبت به من محبت داشت مگر می‌گفتم که «اتفاقا برای من بیفتد تقصیر شماست».

«تا حالا که اتفاقی نیفتاده است؟»

نه! بعد از این هم اگر بخواهد اتفاق بیفتد به‌طور طبیعی وقتش است و به حرفه وکالت ارتباط ندارد. همه این عوامل من‌را مصمم کرد که وارد این کار شوم و تمام فعالیت‌هایم را برای حضور در وکالت برنامه‌ریزی کردم. انصافاً تحصیل در دارالفنون خیلی مؤثر بود و مدیون و مروهن معلمانی هستم که داشتیم؛ مثل مرحوم کمره‌ای، صدراغفروی، مرحوم نبهی که دران شناسی، منطق و زیبایی‌شناسی و روش‌شناسی را درس می‌دادند و دیگران و بزرگان. همین‌طور استادان بزرگی که در دانشکده حقوق داشتم و البته با این حسرت که آن زمان قدرشان را نمی‌دانستیم؛ مانند دادستان کل وقت، مرحوم دکتر علی‌آبادی، دکتر سیدحسن امامی و مرحوم دکتر ابراهیم یاد. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ در دانشکده حقوق استادان برجسته‌ای داشتم که آن‌موقع متوجه نبودیم در چه سطحی هستند.

«این استادان با توجه به جایگاهی که در جامعه داشتند، نحوه رفتارشان در دانشگاه با شما چگونه بود؟

افرادی بودند که از نظر موقعیت اجتماعی و سیاسی بسیار بالا بودند؛ مانند مرحوم علی‌آبادی یا امام‌جمعه تهران، دکتر سیدحسن امامی یا مرحوم محمدعلی هدایتی، وزیر دادگستری یا مرحوم مصباح‌زاده، مدیر و صاحب روزنامه کیهان. همه افراد بسیار بانفوذ و برجسته‌ای بودند، ولی من در رفتارشان اثری از کبر و نخوت ندیدم. در دوره فوق‌لیسانس حقوق جزا که قبل از انقلاب خواندم، با مرحوم هدایتی و علی‌آبادی، محمدعلی معتمد و پام هم درس‌هایی را گذراندم؛ استادانی برجسته که هرکدام از جهات خاصی بر کردن من حق دارند.

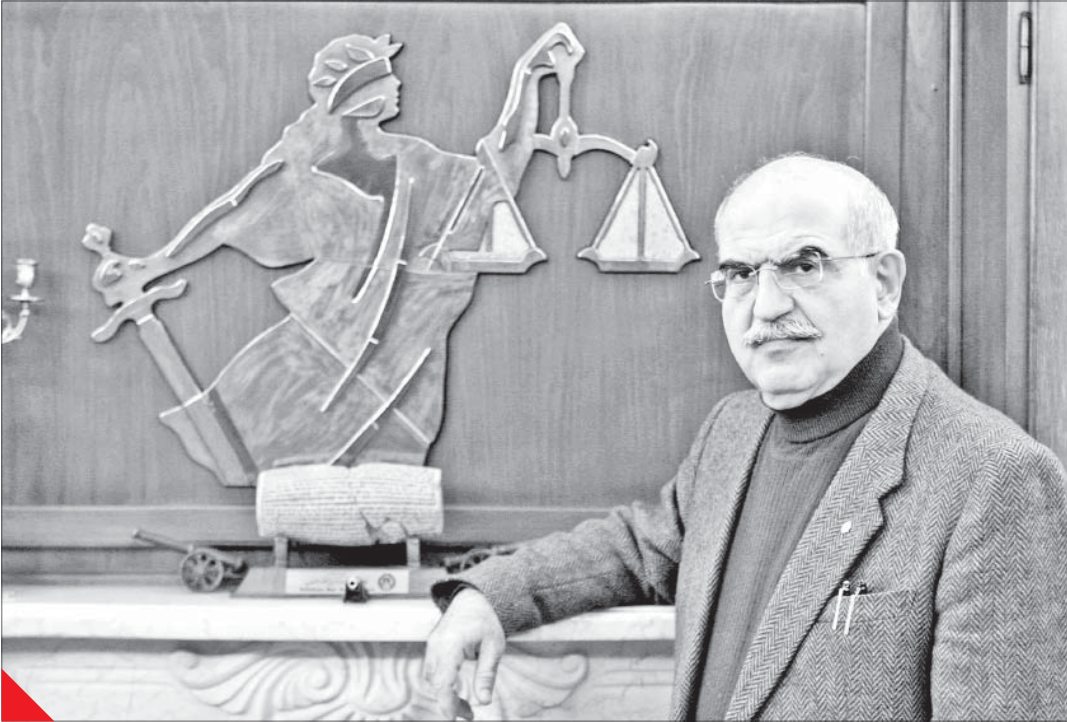
«با عنوان یک وکیل حتماً شما هم با افرادی برخورد کردید که معتقدند وکلا اکثراً طرفدار پول‌داران یا گناهکاران هستند؟

بله! البته این را یک فردی از مارکسیست‌های خیلی برجسته با لفظ بسیار بدی بیان کرده بود؛ اما ملاحظه کنید وکالت یک شغل آزاد است، وکیل از هیچ‌کس حقوق نمی‌گیرد و دنبال تأمین معائن هم باید باشد. بارها در جلسات و کلاس‌هایی که با دوستان جوانمان داریم، تأکید می‌کنیم وکیل از قتل، ترور، دزدی، کلاهبرداری و… دفاع نمی‌کند، بلکه از فردی که متهم به یکی از اینهاست و هنوز هم متهم و نه مجرم است، دفاع می‌کند. با توجه به اینکه در تمام کشورها مرتقی حق دفاع برای افراد شناخته‌شده و قانون اساسی ما این حق را تصریح کرده است، جنبه دیگر قضیه این است که دفاع وکیل لزوماً نفی اتهام نیست. یعنی منظور این نیست که فرد این کار را نکرده. دفاع جنبه‌های دیگری هم دارد، مثلاً موکل من، فلان کس را کشته است؛ اما عنوان قتل آن چیزی نیست که شما می‌گویید، مثلاً عمدا نبوده، شبه‌عمد بوده است.

«یعنی از نقص‌های قانون برای تیرنه یک فرد گناهکار استفاده می‌شود؟
ابداً! نه خیر! برای اینکه قانون‌گذار چه در شرع مقدس، چه در قانون مدون، اینها را تعریف کرده است، مثلاً گفته اگر کسی این اعمال را انجام داد باید قصاص شود. اما اگر این ویژگی‌ها را داشت، شبه‌عمد است.

گفت‌وگو با بهمن کشاورز درباره قانون و لحظه‌های خوش و ناخوش وکالت

معیارم همیشه قانون بوده و هست



«پس تیزهوشی وکلاست که می‌تواند حتی یک گناهکار را از اجرای قانون نجات دهد؟

در تمام کشورهایی که در قوانین حق دفاع را گذاشته‌اند همین هدف را داشته‌اند تا غیر از تسکیلات حکومتی که معمولاً در برابر متهم است یک نفر که مثل آنها قانون را بلد باشد از متهم دفاع کند. اگر این‌طور نباشد شاید حتی نیازی به قاضی هم نباشد. این روزها که همه‌چیز «کامپیوتریزه» شده است، می‌توان یک نفر را گذاشت، اتهامات را به کامپیوتر بدهد و از آن طرف حکمش مشخص شود، روی کاغذی پرینت شود و فرد برای اجرای حکم برده شود و مثلاً این فرد اعدام شود و…! اما همه می‌دانند حتماً باید موارد دیگری را هم در تعیین حکم در نظر گرفت.

«این اصطلاح را حتماً شما هم شنیده‌اید که مثلاً فلانی وکیل مدافع شیطان است، حالا چه در زمینه سیاسی مثلاً وکیل صدام و… یا مثلاً برخی افراد که جنایت‌های جنگی انجام داده‌اند یا بزرگ‌ترین کلاهبردارهای را انجام داده‌اند… معمولاً این افراد بهترین وکلا را در اختیار می‌گیرند.

ابتدا باید حق دفاع را پذیرفت؛ یعنی اول باید به این سؤال پاسخ داد که آیا افراد به‌طورکلی حق دفاع دارند یا نه؟ اگر جواب منفی است؛ که خلاص و تمام. بگذارید مثالی مطرح کنم مثلاً پرونده خفاش شب، یکی از همکاران محترم به‌عنوان وکیل تسخیری انتخاب شد، اما ایشان در دفاع موضعی را گرفتند که دادستان باید می‌گرفت. بعد از پایان محاکمه این همکار از طرف بقیه همکاران به‌شدت نقد شد. خطاب به ایشان مطرح شد «اگر شما به هر علتی قائل و معتقد به دفاع نبودید، باید اعلام می‌کردید و مطرح می‌کردید که شما را انتخاب نمی‌کردند؛ چراکه به‌این‌ترتیب یک حق اساسی متهم ضایع شد. او که به‌هرحال اعدام می‌شد، اما این حق از بین رفت و شما به‌عنوان وکیل وظیفه‌تان را انجام ندادید که اگر قرار بود از سوی کانون پیکیری شود مجازات بسیار سختی در انتظارتان بود». یک مثال دیگر «کلرناس دارو»، وکیل مشهور آمریکایی، بود. او وکیل اتحادیه‌های کارگری بود. در آن زمان طن چپ‌گرایی به اتحادیه‌ها می‌رفت و اکثریت با آنها مخالفت می‌کردند اما او رایگان پرونده‌های اتحادیه را قبول می‌کرد. اما پرونده‌های مشهوری هم دارد مثلاً پرونده دو مرد جوان تروتزمد یهودی که نقشه کشیده بودند قتل کاملی را انجام دهند. اما لو رفته بودند. حق‌الوکاله سنگینی از آنها گرفت اما از آن سو به سراغ کارهای دیگر هم می‌رفت. یعنی این‌گونه نیست که وکلا لزوماً طرفدار قشر مرفه هستند. همین حالت در سیستم ما هم هست. در پرونده‌های معاضدت‌تی که در امور مدنی و حقوقی است، کسی که نمی‌تواند حق خود را بگیرد و حق‌الوکاله را هم نمی‌تواند بدهد – مثلاً خانهای را که خریده به او نمی‌دهند و… – به کانون وکلای هر

 	 	
من همیشه به وکلا و همکاران جوان توصیه می‌کنم تا آخر عمرشان ورزش کنند و موسیقی گوش دهند.		
ورزش روزانه درست‌وحسابی که بدن و اعصابشان آرامش یابد.		
هر وکیل باید سرگرمی‌هایی داشته باشد که بتواند شرایط سخت را تحمل کند. خانواده نقش خیلی مهمی دارد که خوشبختانه برای من این حمایت تمام و کمال وجود دارد		

استان مراجعه می‌کنند، (در تهران می‌شود خیابان سعدی شماره ۲۵۰) – اگر احراز کردند که دعوایش درست است و قادر به پرداخت حق‌الوکاله نیست، وکیلی در اختیارش قرار می‌گیرد و اگر در پرونده برنده شد از طرف مقابل حق‌الوکاله را می‌گیرند که ۲۰ درصدش را می‌دهند به کانون وکلا. در تمام پرونده‌های گیری اگر کسی بگوید که من قادر به داشتن وکیل نیستم و قاضی هم این را تشخیص دهد وکیل تسخیری برایش تعیین می‌شود و یک شاهی هم نمی‌گیرد و بیش از ۱۰ سال است که قرار است بودجه‌ای برای این موارد در نظر گرفته شود که هنوز ممکن نشده است.

«ما من از منظری گسترده‌تر مدنظرم بود؛ هر وکلی ناگزیر از انتخاب است، ماجرای به هر دلیلی باید پرونده‌ای را انتخاب یسا از قبول آن امتناع کند. ماجرای اخلاق و حق چه جایگاهی در این انتخاب‌ها دارد؟

من «دارو» را برای همین نام بردم یکی از جملات مشهور او این است: «هرگز دستي را که براي کمک به سوي من دراز شو پس نزنم».

«حالا آن دسته می‌تواند خیلی نرم و همراه باشد یا دست یک کارگر؟ عذاب وجدان یا… برای وکلا مطرح نمی‌شود شاید با استفاده از اصطلاح حق دفاع ماجرا حل می‌شود؟

وکیل حق انتخاب دارد. من همیشه به جوان‌تراها می‌گویم به این سخن «دارو» توجه کنند. ما قاضی نیستیم، ما مباشر در حق دفاع مردم هستیم؛ در برابر دولت، در برابر ساختار قضائی و کل نظام حکومت چراکه در برابر یک متهم همه اینها قرار می‌گیرند.

«پس افکار عمومی نباید در انتخاب پرونده‌ها تأثیر داشته باشد؟

اگر قرار باشد وکیل در مقابل جهت‌گیری افکار عمومی تسلیم شود و بترسد، بهتر است اصلاً وکیل نشود؛ اما این مسئله بارها برای من پیش آمده است و به همکارانم هم می‌گویم در یک مورد حتماً باید از پذیرش دعوا خودداری کنید و آن زمانی است که نسبت به آن مورد یا شخص متهم یا کاری که انجام داده است، موضع منفی داشته باشید و موضع‌گیری شخصی پیدا کرده و از قبل قضاوت کرده‌اید. مثلاً گفته‌اید اخلاسی کرده است و… احتمال دارد وقتی مشغول دفاع می‌شوید، در یک لحظه حساس به علت

زاویه

درنگ

راهی برای آشنایی بیشتر با وکلا

بهمن کشاورز صاحب نشری است که مجموعه‌ای از تالیفات خودش در آن منتشر می‌شود؛ کتاب‌هایی که خصوصیات و ویژگی‌های وکلا در آنها مطرح می‌شوند. وقتی اسامی کتاب‌ها را مرور می‌کنیم بیشتر آنها کتاب‌های تخصصی‌اند، اما چند مورد هم فضای متفاوت و قابل‌فهم‌تری دارند. او همچنین در تالیف چند اثر تخصصی دیگر نیز همکاری کرده است. قضا و مزاح (طنز و نکته در مسائل قضائی، سیاسی و اجتماعی)؛ شاید باورکردنش کمی مشکل باشد، اما در عمق ترس و اضطراب و شاید گرفتاری‌های هراسناک حضور در دادگاه هم می‌توان نکته‌هایی جالب و شنیدنی دریافت؛ کاری که بهمن کشاورز در کتاب «قضا و مزاح» انجام داده و مجموعه‌ای از نکات و لحظه‌های شاد را کنار هم جمع‌آوری کرده است. نکته‌هایی هم البته تجربه وکلا در کشورهای دیگر جهان است. این کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای شامل ۴۲۱ نکته است که می‌تواند یکی از جذاب‌ترین کتاب‌ها برای هر خواننده‌ای باشد. جالب‌تر اینکه با مشاوران حقوقی، وکلا و قضات بارها در این کتاب شوخی شده است.

آداب و شگردهای وکالت در دادگستری

کشاورز بر مبنای پیش‌فرض‌هایی نظیر آشنایی با زبان فارسی، مطالعه دقیق قوانین اصلی کشور، ضوابط اخلاقی عمومی و آداب حقوقی با وکلای عمدتاً جوان دربار «آداب و شگردهای وکالت در دادگستری» سخن گفته است. هدف هم آشکاردن خواننده با آداب و روش‌های جذب و پذیرش موکل و نحوه رفتار با او تا پایان کار و چگونگی شکل‌دادن مشاوره به اشخاص است. البته دلیل نوشتن این کتاب هم تعجب از این مورد بوده است که وکلای جوان برخلاف تصور، چندان با روند و انجام یک وکالت حرفه‌ای آشنایی ندارند. در حقیقت قرار است «چگونه حقوقی رفتارکردن» را مرور کنند.

وکیل دادگستری و اخلاق حرفه‌ای
بیشتر وکلا مکلف به رعایت قانون وکالت، لایحه استقلال و آیین‌نامه‌های مربوط به آن هستند، اما در کنار اینها قوانین نانوشته‌ای وجود دارند که اهمیت آنها کمتر از قوانین مکتوب نیست. در کتاب «وکیل دادگستری و اخلاق حرفه‌ای» نکات مهمی درباره شجاعت در وکالت، آراستگی وکیل و دفاع از صنف، حفظ حرمت حق دفاع، حفظ حرمت حرفه، خصوصیات رفتاری و شخصیات ظاهری و حفظ حرمت همکاران تدوین و تالیف شده است.

آسیب‌شناسی وکالت دعای
بهمن کشاورز برپایه بیش از ۴۰ سال دبین و مطالعه و تجربه در ایران به «آسیب‌شناسی وکالت دعای» می‌پردازد. نمی‌توان آن را در کل کشور مستند دانست، چراکه ایران با ۲۳ کانون وکلا در سراسر کشور مجموعه‌ای از اقوام با آیین‌ها و آداب و رسوم را دربر می‌گیرد. این گوناگونی در چگونگی وکالت نیز مؤثر خواهد بود. انگیزه بهمن کشاورز از این کتاب را می‌توان در دو نیت خلاصه کرد: ۱- برداشتها و دانسته‌هایش از این حرفه و از نوع ایرانی باقی بماند و از سوسی دیگر نیز این حرکت راهگشا و آغازگر فرایندی باشد که دیگر وکلا پایپیش بگذارند. منظور از آسیب‌شناسی نمی بررسی و شناخت اشکالات و کاستی‌های حرفه وکالت، ضربه‌هایی که به آن وارد شده و همه‌هایی است که در معرض آن قرار دارد. این کتاب در فصل‌های متعدد به آسیب‌های مربوط به وکلا، آسیب‌های ناشی از دولت به معنی عام، آسیب‌های ناشی از دادگاه‌ها و مراجع قضائی، آسیب‌های نشئت‌گرفته از موکل، آسیب‌های مربوط به اجتماع و مردم به مفهوم اعم و آسیب‌های مربوط به طبع وکالت پرداخته است.

وکتب دیگر
تخلفات انتظامی وکلا «مجموعه مطالب، نظریات مشورتی و آرای شعب دادگاه، کتاب دیگری است که بهمن کشاورز در کنار عبدالله سمایی، مرتضی شیخ‌الاسلامی و قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر در نظم حقوقی کوننی در کنار مسعود موردی‌نژاد تالیف کرده است.

درنگ

کودکی

با بهمن کشاورز درباره روزگار کودکی صحبت کردیم و خانواده‌ای که از آن برخاسته است.

«ا وقتی می‌بینم که اسم پدرتان را روی فرزندان‌هم گذاشته‌اید، نشان می‌دهد تأثیر زیادی در زندگی شما داشته‌اند. کمی از ایشان می‌گویید.
در تهران متولد شدم؛ یک خواهر دارم و دو برادر. داشتم که برادرانم به رحمت خدا رفته‌اند. من و خواهرم هنوز هستیم. ممر معاش پدرم از نویسندگی، ترجمه و تالیف و تصنیف بود. طبعاً این روش آسانی برای ادامه زندگی نیست، اما سختی زندگی فقط این نبود. از دیرباز؛ یعنی جوانی ایشان همواره در موضع ایوبزبسیون آن زمان بود و دیدگاهشان همین‌طور ادامه داشت و تنها باری که شهر شلوغ شد و پدرم را نگرفتند و روانه زندان و بازداشت نکردند، زمان انقلاب در بهمن ۵۷ بود. در هر موردی ایشان بی‌تصیب نمی‌ماند.

«پس از علاقه‌مندان دیدگاه چپ بودند؟

از نظر تفکر چپ‌گرا بود، تردیدی هم نیست و من هم تردیدی ندارم. با اینکه هرگز ندیدم که تظاهر آنجانی به چپ‌گرایی بکنند. جالب‌تب اینکه عضو هیچ‌کدام از احزاب چپ‌گرای مشهور آن زمان ازجمله حزب توده نبودند. شاید برخی از سران این حزب که اغلب آنها جز دوستانش بودند، از پدرم گلايه داشتند که چرا عضو حزب نمی‌شوند. به‌هرحال تا آخر هم ایشان نه عضو حزب توده و نه هیچ حزب دیگری نشد. برادر کوچک‌ترشان، دکتر فریدون کشاورز، عضو کمیته مرکزی این حزب بود و انشعاب کرد و جدا شد و بخشی از مشکلات این حزب را در کتاب «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را» نوشته است.

«پس پدرتان مدام در راه زندان و منزل در رفت‌وآمد بود؟

بله، ایشان مکرر به زندان می‌رفتند. در زمان رضاشاه ۹ سال در شهر یزد تبعید بود. البته محبت کرده بودند که به سرزمین پدری اش تبعید کنند. پدرشان، مرحوم محمدالتجاریزدی، نماینده دوره اول و دوم مجلس شورای ملی اهل این شهر و بسیاری از بستگان پدری در آن شهر ساکن بودند.

«البتة اینها قبل از تولد شماست.

من در سال ۱۳۲۳ به دنیا آمدم. ایشان از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ سقوط رضاشاه، در تبعید بود. بعد هم مکرر به مناسبت‌های مختلف ایشان را دستگیر و زندانی می‌کردند. بیشتر این دستگیری‌ها طبق ماده پنج قانون حکومت‌نظامی بوده، ماده عجیبی که طبق آن، فرماندار نظامی اجازه داشت هرکسی را که به نظر خطرناک می‌آمد دستگیر کند و تا پایان حکومت نظامی نگه دارد. نیازی به کیفرخواست هم نبود. در همان مقطع زمانی که ایشان دستگیر شدند، ۱۴ ماه هم به خاک تبعید شدند که بداداشت‌های روزانه آن را در کتاب – ۱۴ ماه در خاک– نوشته‌اند. بعد از بازگشت از خاک دیگر کسی مزاحمشان نشد تا آخر عمر.

«که این برمی‌گردد به چه سالی؟

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر و در سال ۱۳۳۴ خلاص شدند. اما از سال ۱۳۳۵ دیگر واقعا آرامش برقرار شد. در نتیجه در این فاصله، بازده کاری‌شان در زمینه ترجمه، تالیف و تصنیف چندین‌برابر شد، زندگی‌شان آرام شد و بالطبع زندگی ما هم آرام‌تر بود.

«شما را بیشتر به چه محافلی می‌بردند؟ نشست‌های ادبی و هنری؟
آنچه که شخصاً از این‌گونه مراودات به یاد دارم، حضور در انجمن روابط فرهنگی ایران – شوروی (وکس) بود که اولین کنفرانس نویسندگان ایران را همین انجمن در سال‌های ۱۳۳۲ – ۱۳۳۴ برگزار کرد. در این انجمن، فیلم نشان می‌دادند و گاهی کنسرت‌های مختلف برگزار می‌شد. من در آن زمان هنوز دبستان نمی‌رفتم؛ پنج، شش‌ساله بودم که برای شنیدن ضه‌گویی مرحوم صبحی‌مهدتی به آنجا می‌رفتم. مرحوم سعید نفیسی، نائل‌خانلری و… عضو این انجمن بودند و کارهای ادبی و اجتماعی انجام می‌دادند. پدر من حضور مستمر در خانواده نداشتند که با من و بچه‌های دیگرشان همراهی کنند. هرچند کار بودند، نقشی در آن مخفی و فراری بودند. با توجه به این شرایط پدرم چندان گاهی در آن روزها و سال‌های زندگی ما نداشتند.

«پس بیشتر وقتتان را احتمالاً با مادرتان و خانواده مادری‌تان سپری می‌کردید؟

البته، مادر من هم خاتم معمولی‌ای نبودند. دختر حاج‌محمود کسمایی متعهدی بود از پاران میرزا کوچک‌خان و در کسما (محل استقرار میرزا کوچک‌خان) و پسر بزرگش مدتی سردبیر روزنامه جنگل بود (با حسین کسمایی اشتباه گرفته نشود) و مادر و خاله‌هایم در آن سال‌های آغاز قرن بیستم و مقارن با جنگ اول جهانی، عضو انجمن پیک سعادت نسوان در رشت بودند. مادر و خاله‌های من در تاتارهایی که این انجمن برگزار می‌کرد، بازی می‌کردند. در نتیجه بعد از ازدواج با پدرم این شایدها و توایب را بدون کلاه‌ای تا آخر عمر تحمل کردند. البته ایشان بعد از آخرین گرفتاری‌های پدرم آرامش و آسایش نسبی داشت، منهای مشکلاتی که همه زندگی‌ها می‌توانند داشته باشند.

«نوجوانی و جوانی خود را به چه کسی گذرانده‌اید؟ با چه کسی شیطانی می‌کردید؟ با چه کسی دنبال کارهای هیجان‌انگیز می‌رفتید؟ خانواده مادری؟

چهار دایي من پزشک بودند و در رشت زندگی می‌کردند. با خانواده پدری هم به دلیل بُعد مسافت ارتباط نداشتیم. یکی از دایي‌های من در تهران بود که دانشجوئی دانشکده افسری ارتش بود که البته بعد از ۲۸ مرداد اخراج و زندانی شد. مهندس راه و ساختمان بود. دایي دیگری داشتم که افسر شهرنانی باقی ماند. به‌هرحال با دایي‌ها و خاله‌ها و همه‌ام که در تهران بود، ارتباط نزدیک‌تری داشتیم، اما حقیقت این است که به‌خاطر وضعیت خانوادگی، نوجوانی و جوانی معمول را نداشتیم، خیلی ضابطه‌مند و جدی رفتار می‌کردیم. البته خاطراتی از زمان کودکی دارم، طبعاً شیطنت‌هایی هم انجام می‌دادم.

«ما می‌توانید یکی از شیطنت‌ها یا یکی از خاطره‌هایتان را بگویید.

چیزی که خودم یادم است شاید حدود چهار، پنج‌ساله بودم، خیلی علاقه‌مند بودم که در جمع خانواده و بستگان نطق کنم. روی صندلی می‌رفتم و به زبان روسی ساخته خودم نطق می‌کردم و البته بعد این سخنرانی را در زبان حاضران ترجمه می‌کردم. با توجه به فیلم‌های روسی که در انجمن روابط فرهنگی می‌دیدم و آوای این الفاظ به گوشم خورد، بود، چیزهایی بی‌ربط و مهمل می‌گفتم، البته بعضی از مستمعان ناشناس گمان می‌کردند که گفته‌هایم واقعا به زبان روسی است! دایسی من، دکتر نوبدی، گاهی با من شوخی می‌کرد و می‌گفت آمدند – منظورشان این بود که برای دستگیری من آمده بودند – من هم سریع از صندلی می‌پریدم پایین و قائم می‌شدم. البته در عالم کودکی می‌فهمیدم شوخی است، ولی این تظاهرات را انجام می‌دادم.

«شما بیشتر به سمت سیاست یا به سمت ادبیات و هنر گرایش داشتید.
به‌طورقطع هر دو، منزل ما خالی از بحث‌های سیاسی نبود. در جوارش هم ادبیات و شعر و… مطرح بود. بادم هست درباره مرحوم نیما و سبک شعر سپید که مطرح شده بود و مخالفان و موافقانی داشت، بارها در منزل ما بحث می‌شد. البته من جزئیات را یادم نیست و تسلطی بر قضیه نداشتم.